



فهرست

موضوع: فقه روابط اجتماعی/عدالت	۲
پیشگفتار	۲
مقام اول	۲
دلیل اول	۲
تقریر دلیل اول	۲
بررسی مبحث اول	۳
مطلب اول	۳
مطلب دوم	۳
مطلب سوم	۴
تقسیمات نعمت	۵
خلاصه مطلب	۵
نکته اول	۶
اقسام شکر	۶
نتیجه	۷
تحلیل شکر	۷



موضوع: فقه روابط اجتماعی/عدالت/

پیشگفتار

پس از آن چهار محور مهمی که در باب مباحث مربوط به حسن و قبح و عدل و ظلم بحث شد، به محور پنجم رسیدیم، در محور پنجم دو مقام بود
مقام اول؛ این که حقوق را شناسایی کنیم و مبنای عدل که عبارت از حقوق بود تقریر و تحریر شود
مقام دوم؛ نظریاتی که در باب عدل و عدالت وجود دارد، بررسی کنیم.

مقام اول

گفتیم حق خالق و حق الله است به عنوان حق پایه از دیدگاه ما.
برای اینکه حق الهی و حقوق الهی را مشخص بکنیم، لازم بود که وارد ادله‌ای بشویم که حق الله را اثبات می‌کند و بر اساس آن
ادله اصل این حق و دامنه و دایره آن را باید مشخص کرد.

دلیل اول

که در کلام ما و اصول به عنوان دیرباز به عنوان یک قاعده شمرده می‌شده است و از قواعد عقلی به شمار آمده است، عبارت
است از قاعده وجوب شکر منعم.
مهم‌ترین دلیل که برای این قاعده ذکر شده است، همین حکم عقل و قانون عقلی است البته ادله نقلی هم گاهی برای آن ذکر
می‌شود که اگر لازم بود شاید به آن اشاره بکنیم.
وجوب شکر منعم؛ اول علم کلام مورد توجه قرار گرفته است و برای وجوب معرفت الله مورد استشهاد قرار گرفته است و در طول
مباحث علم کلام مکرر به این قاعده عقلی ارجاع می‌شود.
در علم اصول، در اوایل اجتهاد و تقلید در وجوب احتیاط یا تقلید یا اجتهاد یکی از ادله‌ای که گاهی به آن اشاره می‌شود، این
وجوب شکر منعم است و احیاناً در موارد دیگری از فقه و اصول هست.

تقریر دلیل اول

نکاتی را عرض کردیم با یک تقریر جامع‌تری این‌طور عرض می‌کنیم که در بررسی این قاعده عقلی و قانون عقلی به سه محوری
که در اینجا ملاحظه می‌شود باید بپردازیم، چون دارد وجوب شکر منعم.
از همان متعلق متعلق یا موضوع که انعام است، شروع می‌کنیم بعد شکر و بعد وجوب که چه نوع وجوبی است
پس سه مبحث ذیل قاعده قرار می‌گیرد؛
مبحث اول؛ انعام و احسان است که مفهوم و نکات مرتبط با آن مشخص شود.
مبحث دوم؛ شکر
مبحث سوم؛ حکم وجوب.



بررسی مبحث اول

که عبارت باشد از انعام، چند مطلب را فهرست وار مرور می کنیم؛

مطلب اول

این است که انعام به معنای احسان و نیکی رساندن به دیگری و آسایش و رفاه کردن و قضاء حوائج او، پاسخ به نیازهای اوست. این مفهومی واضح است و در باب انعام و احسان وجود دارد. و انعام و احسان متقوم به چند رکن است، منعم، منعم یا من منعم علیه و خود نعمت. نعمتی که اعطاء می شود. در مورد هر یک از این سه رکن انعام و احسان مطالبی وجود دارد که الان تکمیل می کنیم. در مورد آن رکن اول که منعم باشد، باید توجه کرد که منعم تقسیماتی دارد و این تقسیمات ممکن است بر حکم و درجات حکم تأثیر بگذارد.

منعم (بر اساس آن تقسیماتی که در نعمت می آید و بعد گفته می شود) باید توجه داشت که شخصیت منعم دارای مراتب هست، هم به خاطر آن نعمتی که بالفعل می بخشد و احسان می کند و هم قطع نظر از آن، کاری به آن ندارم که چه چیزی را احسان می کند خود او درجات دارد، از عالی ترین درجات که خداوند متعال است تا درجات نازل و پایین. این در منعم است و نظیر این در طرف منعم هم هست، منعم هم درجات و مراتب دارد، این ذو درجات بودن منعم و منعم یکی از مسائلی است که باید مدنظر قرار بگیرد در آن حکمی که می خواهد صادر بشود.

درجات منعم و منعم هم از دو منظر باید مورد توجه قرار بگیرد؛

۱- از حیث این نعمتی که به او داده می شود.

۲- و یکی هم با قطع نظر از این درجات و مراتب تشکیکی که در منعم و منعم هست.

مطلب دوم

که در منعم و منعم باید مورد توجه قرار گیرد این است که انعام و احسان در جایی است که منعم و منعم ذی شعور باشند، لااقل استعمال این انعام و احسان در این قاعده در این دایره محدود است.

اینکه کسی کاری را انجام بدهد، ساختمانی را تعمیر بکند، اینها نسبت به غیر ذی شعور انعام و احسان گفته نمی شود پس هم منعم باید ذی شعور باشد، هم منعم باید ذی شعور باشد تا صدق انعام و احسان بکند. یکی از اینها اگر ذی شعور نباشد صدق انعام نمی کند.

اگر تابش خورشید یا بارش باران موجب رشد گیاهی شد، یا نفعی به کسی برسد، انعام را به خورشید یا باران و امثال اینها نسبت نمی دهند نمی گویند او انعام کرده است. مگر اینکه به سمت خدا برود و مصحح اطلاق انعام آنجا باشد. پس آگاهی و شعور، مقوم صدق منعم و منعم و انعام است،



مطلب سوم

اینکه انعام و احسان از عناوین قصدیه نیست، صدق آن متوقف بر این است که منعم و منعم ذی شعور باشند ولی از عناوین قصدیه در هیچ طرف نیست. یعنی ممکن است بگوییم فلانی به او احسان و انعامی کرد بدون اینکه قصد داشته باشد، کاری انجام می دهد و او نتیجه می برد. این احتمالاً صدق احسان می کند، احسن الیه، ولو اینکه خودش توجه نداشت.

آن که در اول گفتیم این است که صدق اینها متقوم به ذی شعور بودن است. اما صدق اینها متقوم به این نیست که در همین مورد هم آگاه باشد که او بهره مند می شود و آن را قصد کرده باشد، بدون اینکه قصد کرده باشد احسان صدق می کند.

یعنی انعام و احسان عنوان قصدی نیست که بدون قصد، صدق نکند.

اگر موجود آگاهی خدمتی کرد و موجود آگاه دیگری هم از آن بهره مند شد؛ اینجا ظاهراً صدق می کند که احسن الیه، ولو اینکه قصد نداشت.

اما ممکن است در حکمی که بعد میگوییم وجوب یا حسن شکر یا درجه آن حداقل تأثیر بگذارد، لااقل درجه تأثیر می گذارد که او با قصد احسانی انجام داد یا اینکه او کاری انجام می داد و نتیجه آن احسان به دیگری شد و او قصدی نداشت. اینجا ممکن است بین این دو لااقل درجه حکم تفاوت باشد.

و گاهی بالاتر از قصد است و اصلاً علم نداشت، چون این دو مسئله است، آن هم درجات پیدا می کند و در حکم تأثیر دارد بنابراین احسان نه متقوم به قصد است و نه حتی متقوم به علم و آگاهی است از این جهت است که اینجا دو تقسیم پیدا می شود؛ احسان مقصود و احسان غیر مقصود

و از آن طرف احسان معلوم عند المنعم و احسانی که معلوم نیست

مقصود هم مقصود بالذات و بالعرض دارد که روشن است.

خواستیم فرق بگذاریم؛ صرف انعام و احسان، متقوم به ذی شعور بودن علی نحو الاجمال و المطلق است، باید منعم و منعم ذی شعور باشد. اما هر فعل انعام و احسان در هر جا متقوم به این نیست که در همان جا هم علم و همان جا هم قصد باشد. این سه مطلب باید از هم تفکیک بشود؛

۱- اینکه می گوییم قوام این مفاهیم به ذی شعور بودن منعم و منعم است. علی الاطلاق و علی الاجمال.

۲- ولی متقوم به این نیست که منعم یا منعم، فرقی نمی کند، عالم به این انعام باشند که این خدمت از آنجا می آید و به او می رسد.

۳- اینکه طبعاً متقوم به قصد خاص هم نیست که اینجا قصدی باشد، بدون قصد هم صدق می کند.

اما این دو تقسیمی که گاهی علم وجود دارد به خصوص انعام و گاهی ندارد و تقسیم اینکه گاهی آنجا قصد هست و گاهی نیست و آنجا هم که قصد است گاهی قصد بالذات است و گاهی بالعرض است، آن تقسیمات و مراتبی ایجاد می کند که گرچه همه آنها مشمول عنوان احسان و انعام است، اما در حکم حتماً تأثیر می گذارد.

در طرف حیوان از حیث منعم بودن و محسن الیه بودن شاید صدق بکند، یک وقتی یک کاری می کند که حیوان از آن بهره برد، شاید بشود گفت احسن الیه، انعم الیه. بخصوص که احسان حتماً صدق می کند.

اما در طرف منعم، حیوان اگر کاری برای کسی کرد که او از آن بهره برد، ظاهراً نمی گویند انعم یا احسن.



بنابر این در باب منعم و منعم علیه و انعام این نکاتی بود که ملاحظه کردید.

تقسیمات نعمت

اما خود آن نعمتی که داده می شود؛

- ۱- نعمت می تواند اعطاء الوجود باشد، یا اعطاء کمالات الوجود باشد.
- ۲- یک تقسیم دیگر اینکه نعمت می تواند، نعمت صادر شده از منعم حقیقی باشد، می تواند صادر شده از منعم معد باشد که غالب این انعامهایی که در نظام بشری صادر می شود، انعامهای اعدادی است. بعید نیست که بگوییم وقتی اعطاء حق به دیگری می کند صدق می کند که انعم علیه، احسن الیه. وقتی به وجوب قاعده برسیم، می گوییم یک معنای بسیار محدودی دارد که تقریباً منطبق بر خودش است، یک دایره های اسعی دارد تا دایره های خیلی وسیع.
- قطعاً در اوسع دوائر، قطعاً وجوب نیست اگر وجوب گفته شده است، یعنی حسن را می خواهد بگوید.
- این است که مراتب دارد و اگر اصل وجوب را فی الجملة هم بپذیریم حتماً دایره آن خیلی محدودتر از این دایره وسیعی که در انعام و منعم و منعم علیه و نوع نعمت ذکر کردیم.
- همه اینها برای این است که به آنجا برسیم که یک قاعده عامه ای که منعم و انعام و احسان را علی الاطلاق در همه این تقسیمات بگیرد، قطعاً این جور قاعده وجوب برای همه اینها نیست. فی الجملة آن محل بحث است و الا وجوب علی الاطلاق که نداریم.

خلاصه مطلب

این محور اول در این قاعده بود که آن که محط کلام بود این است که در انعام سه رکن است؛ منعم و منعم علیه و آن نعمت، انعام سوار بر این سه رکن می شود که اگر خود آن را جدا بگیریم، چهار رکن می شود و در هر کدام تقسیمات و مراتبی وجود دارد که اینها حکم واحدی ممکن است داشته باشند و ممکن است نداشته باشند و باید در آن قاعده در این چهار رکن و انواع و اقسام و مراتب آن توجه کرد. اصل مسئله این است.

این در انعام بود که این نکات باید در نظر باشد و مجموع اینها را که در هم جمع بکنیم، آن وقت یک سلسله مراتبی درست می شود که در قله آن اعطاء الوجود است از ناحیه خداوند متعال، این دیگر در قله است که انعام و احسان صادق است و می آید مراتب و درجاتی که بر اساس درجات این ارکان پیدا می شود؛

۱- درجات منعم

۲- درجات منعم

۳- درجات منعم علیه

۴- درجات نعمتی که اعطاء می شود

اینها موجب می شود که انعام درجات پیدا بکند و حکم آنها هم متفاوت بشود.

مبحث دم؛ وجوب شکر منعم



در شکر هم نکاتی هست که باید مطرح شود، طبعاً در شکر ارکانی هست که عبارت است از شاکر، مشکور و مشکور علیه، شبیه منعم و منعم علیه و نعمت. اینجا هم شاکر و مشکور و مشکور علیه، آن که به خاطر آن دیگری را شکر می کند. شکری که بر این سه ضلع مبتنی می شود.

شکر از مفاهیم مهم اخلاقی است که هم در علم اخلاق آمده است و هم در عرفان عملی، شکر از مراتبی است که در منازل السائِلین به عنوان یکی از آن صد منزل ذکر شده است، مطالبی درباره شکر آنجا وجود دارد.

شکر هم ارکان دارد که به خاطر این ارکان، تقسیماتی پیدا می شود که تفصیل آن نمی خواهد جز یکی دو نکته که مقداری کلیدی تر است.

نکته اول

اینکه در لغت و پایه معنایی شکر، با این تعابیر مواجه هستیم که؛ شکر یعنی اثنا علیه و مدحه لما اولاه بالمعروف، یعنی لما احسن الیه.

اثنی شکر رجل، یعنی اثنی علیه و مدحه، ثنا همان مدح است منتهی شکر مطلق ثنا و مدح نیست، ثنا و مدحی است که ناظر بما اولاه بالمعروف است، ناظر به این است که او به او احسانی کرده است.

پس شکر همان ثنا و مدح در معنای اولیه لغت است ولی ثنا و مدحی که به خاطر جمال او نیست که حمد است، ممکن است کسی را تکریم بکند، ثنا بکند، ستایش بکند اما ستایش او ربطی به خود او ندارد که من بهره مند از یک احسان او شدم، بلکه ستایش به خاطر جلال و جمال آن طرف باشد.

این را شکر نمی گویند، شکر برای جایی است که ثنا و مدح و ستایش آمده است، اما ثنا و مدح و ستایش به خاطر این است که من مشمول لطفی از آن شخص مثنی و ممدوح قرار گرفته ام. این تعریف پایه لغوی این است.

که اگر این را بگیریم، معنای اولیه شکر منطبق است بر همان شکر زبانی، ثنا و مدحی که از شخصی صادر می شود نسبت به شخصی که انعام و احسانی به او داشته است، این انطباق بر آن شکر زبانی دارد.

این معنای پایه لغوی شکر است. ولی این معنا توسعه پیدا کرده است، هم در لغت نمونه هایی وجود دارد که این توسعه مورد رسمیت قرار گرفته است و هم بخشی از این توسعه به خاطر تحلیل هایی است که مترتب بر این می شود

اقسام شکر

بر اساس این تحلیل هایی که بر این تعریف و مقوله شکر پایه ابتننا پیدا کرده است، شکر تقسیم شده است به چند نوع؛

- ۱- شکر جوارخی است، شکر درونی است
 - ۲- شکر زبانی
 - ۳- شکر در جوارح و اعمال، غیر از شکر زبانی
- نوع تقسیم مهم نیست، ممکن است این طور تقسیم بکنیم؛
- ۱- شکر درونی و قلبی و شکر جوارخی
 - ۲- شکر جوارخی را تقسیم به شکر زبانی و غیر زبانی از اعمال و افعال دیگر بشود



شکر قلبی هم تقسیم به دو سه بخش می‌شود؛

۱- اینکه گاهی گفته شده است شکر همان معرفة النعمه است، توجه به اینکه این نعمت از این محسن و منعم است، گفته شده است این شکر است.

۲- گاهی گفته شده است به چیزهایی که یک امور قلبی از مقوله انفعال و عواطفی است که مترتب بر آن علم و معرفت می‌شود. آن پایه شکر است که در جوارح بروز و ظهور پیدا می‌کند.

نتیجه

تقسیمات شکر که اینجا گفته می‌شود این طور نیست که بگوییم همه مراتب آن در همه آن اقسام انعامها و احسانها وجود دارد.

تحلیل شکر

پس در شکر ملاحظه کردید پایه لغوی آن است ولی وقتی بخواهیم شکر را تحلیل بکنیم یک پایه‌ها و ارکانی پیدا می‌شود که گاهی شکر در آنها حتی استعمال هم شده است.

شکر که می‌خواهد محقق بشود، اول در قلب جلوه‌گر می‌شود، در جوانح و درون، بعد در رفتارها.

۱- در رفتارها، یک درجه آن زبان است،

۲- درجه بعد در خضوع و خشوعی است که در عمل نشان می‌دهد.

۳- و بعد هم در طاعات و فرمان‌بری که اوسع است

این سه مرتبه‌ای است که در طرف جوارح می‌آید. اول زبان است، بعد اظهار تواضع و فروتنی و امثال اینها است و بعد هم انواع اعمالی که می‌تواند با اراده و رضایت او انطباق داشته باشد که می‌تواند او را خوشحال بکند که طاعات و ترک معاصی می‌شود.

این سه درجه در شکر شد؛

۱- جوانح

۲- جوارح؛ در جوارح، زبان و افعالی که مستقیم تواضع و فروتنی را نشان می‌دهد.

۳- و افعالی که انطباق بر رضایت او دارد.

اما در شکر جوانحی، آنجا هم مراتب آن عبارت است از؛

۱- شناخت و توجه به نعمت

۲- توجه به اینکه این از اوست، معرفت این که این نعمت از این منعم است،

۳- یک نکته مهمی که کمتر در کلمات آمده است، آن حال روان‌شناختی است که فرد نسبت به منعم پیدا می‌کند که آن

حال روان‌شناختی علم نیست، چیزی است که حاصل علم است که آن خضوع قلبی است، خضوع ثمره آن حال است.

در ایمان می‌گفتیم که با قطع نظر از الفاظ، علم وجود دارد یک حالاتی از خضوع و خشوع هم وجود دارد اما ایمان آن دلدادگی قلبی است، یک کیف نفسانی است، غر از علم و غیر از حتی خشوع و خضوع.



در شکر هم عین آن را می‌گوییم. شکر شناخت نعمت یا اینکه نعمت از این منعم است، این پایه شناخت شکر است و حتی آن خضوع و خشوع قلبی هم نیست. آن حالی است که انسان در برابر منعم خود پیدا می‌کند ناشی از علم و منشأ اینکه یک احوال دیگری در درون انسان پیدا بشود، چه بگوییم؟ من اسم آن را الان خضوع می‌گذارم. شبیه دلدادگی است، یک نوع تمکین قلبی دارد.

شکر حال سپاس است، حالت سپاس در برابر منعم است، حقیقت شکر این است، الفاظ را کنار بگذارید، یک تحلیل فلسفی و روان‌شناختی و روانکاوی است که حقیقت شکر آن حالت درونی سپاس در برابر منعم است که هر کسی می‌فهمد که چه حالی است.

این حالت ناشی از معرفت است و منشأ این است که در جوارح ظهور و بروز پیدا بکند و احیاناً بعضی از احوال دیگر قلبی. بحثی که پارسال در ایمان گفتیم الان هم اینجا عرض می‌کنیم یک قاعده‌ای است که خیلی جاها کمک می‌کند؛ انفعالات درونی یا کیفیات نفسانی که یک نوعی از کیفیات در فلسفه بیان شده است؛ اقسامی دارد که یک تقسیم کلی آن این است.

۱- علم و معرفت است.

۲- صفاتی است که در اخلاق می‌آید.

۳- احوال انفعالی است که در روانشناسی به آن عواطف می‌گویند.

این انفعالات روحی و روان‌شناختی و عواطف یک دنیای بسیار مهمی است و در تحلیل مفاهیم اینها چیزهای ریشه‌ای است که باید به آن توجه داشت.

که البته این احوالات و عواطف می‌تواند تحت اختیار هم باشد، بسیاری از این مقوله‌های اعتقادی و اخلاقی، اصلش آن است، یعنی آن کیفیات نفسانی‌ای است که از مقوله عواطف و انفعالاتی است که در درون انسان پیدا می‌شود. نعمت را دیده است، منعم را دیده است، بعد متوجه شده است که این نعمت از او آمده است، حالی پیدا می‌شود.

این غیر از خود علم است و آن حال چیزهایی را تولید می‌کند. این هم یک بحث تحلیل روان‌شناختی مسئله به این شکل است. اگر به لغت مراجعه کنیم، لغت می‌گوید پایه لفظ و معنا و مفهوم اثنی علیه و مدحه لما اولاه بالمعروف که ثنا و مدح زبانی و جوارحی و ظاهری است.

منتهی معلوم است که این ثنا و مدح، بر اساس ما اولاه بالمعروف است، این ثنا و مدحی که در برابر احسان و نیکویی قرار می‌گیرد اگر بخواهیم صدر و ذیل آن را تحلیل بکنیم می‌بینیم این از آن علم شروع می‌شود به آن حال درونی می‌رسد، به زبان می‌آید، در جوارح تعظیم و تکریم می‌آید و در هر فعلی که با اراده او انطباق دارد می‌آید برای این که این هم او را خوشحال می‌کند، موجب خوشنودی او است. یک طیف وسیعی در مفهوم شکر قرار می‌گیرد.

این توسعه معنایی به خاطر این تحلیل روان‌شناختی پشت سر آن است.

اولاً لفظ روی مفهوم اثنی علیه و مدحه لما اولاه بالمعروف آمده است، منتهی این ثنا لما اولاه بالمعروف را که باز بکنیم و بگوییم یک جایی حقیقتاً این وجود دارد، می‌بینیم، پایه‌های قبلی آن معرفت است و آن حال انفعال و کیفیت درونی است و بعد در جوارح، زبان و جوارح است در مقابل آن منعم و از آن هم جلوتر، هر چه که با اراده او سازگار است انجام دادن. از یک نقطه معرفت شروع می‌شود به طاعت می‌رسد که همه چیز را می‌گیرد.



معنای اصلی لغت شکر، ثنا و مدح لما اولاه المعروف بود ولی چون این از یک فرایندی است که از یک نقطه شروع می‌شود به این نقطه بسیار موسع می‌رسد، گاهی شکر به همه اینها گفته می‌شود، یک مفهومی می‌گیرد که همه اینها را می‌گیرد. ممکن است مفهوم را ضیق کنیم، توسعه بدهیم، به انواع دست‌کاری در مفهوم هم مواجه می‌شویم، می‌توان گفت شکر همان ثنا و مدح لما اولاه بالمعروف لسانی است ولی می‌شود گفت قوام این به زنجیره‌ای از مسائل و حقایق درونی و برون‌ی دیگر است، می‌توان گفت مفهومی دارد که همه اینها را می‌گیرد.

در این مفهومی که بر این تحلیل استوار است، می‌گویند شکر زبانی هست، شکر قلبی هست، شکر جوانخی هست و شکر افعالی و رفتاری هست.

این به خاطر انتقال از آن پایه و هسته اصلی به آن علل و معلولات آن شکری است که در لغت آمده است.